

سیاه روزهای فاجعه بار (8 و 7) ثور را محکوم کنید و چهره های ننگین عاملین وطن فروش، خاین و جنایتکار آنها را افشا کنید!

وابستگی اقتصادی رژیم سلطنت ظاهرشاه به سوسیال-امپریالیسم "شوروی" با سرمایه گذاریهای نسبتاً بزرگ این کشور در نیمه دوم دهه پنجاه میلادی آغاز گردید و این وابستگی اقتصادی طی یکدهه به وابستگیهای سیاسی، نظامی و فرهنگی گسترده انکشاف یافت. ورود "کارشناسان اقتصادی و مستشاران نظامی" و به تعقیب آن هیئت‌های "علمی و فرهنگی" اتحاد "شوروی" سوسیال امپریالیستی به افغانستان زمینه های رخنه و نفوذ دستگاه جاسوسی (ک گ ب) را در عرصه های مختلف در افغانستان مهیا کرد که از طریق سفارت دولت "شوروی" در کابل توانستند شبکه گسترده ای اطلاعاتی و جاسوسی را در افغانستان ایجاد کنند. همچنین با اعزام محصلین افغانستان برای تحصیل در رشته های مختلف به این کشور، زمینه جذب افراد مورد نظرشان به دستگاه های جاسوسی شان نیز میسر گردید. ابر قدرت سوسیال - امپریالیستی "نواخته" بر سر نفوذ و تسلط بر کشورهای تحت سلطه در آسیا، افریقا و امریکای لاتین و کلاً تسلط بر جهان با ابر قدرت امپریالیستی امریکا و دیگر قدرتهای امپریالیستی با شدت رقابت مینمود. سوسیال-امپریالیسم "شوروی" در ابتدا توانست از پرستز و شهرت سابقه اتحاد شوروی سوسیالیستی تحت رهبری حزب کمونیست (بلشویک) و در رأس آن رفیق استالین سوء استفاده کرده و به سرعت در تعداد زیادی از کشورهای تحت سلطه نفوذ کرد. سوسیال امپریالیسم "شوروی" در کشورهای مختلف جهان عمدتاً در کشورهای تحت سلطه احزاب رویزیونیستی وابسته بخودش را بوجود آورد و توسط اعضای این احزاب در ارتش این کشورها و به کمک عمال دستگاه جاسوسی (ک گ ب) و سرویس جاسوسی نظامی (جی آر یو) در برخی از این کشورها با انجام کودتاها مبادرت کرده و هوادارانش را بقدرت می رساند.

در افغانستان «حزب دموکراتیک خلق» در سال (1343) خورشیدی تشکیل گردید. رهبران این حزب به لحاظ خط ایدئولوژیک-سیاسی رویزیونیستهای مرتد و خود فروخته به سوسیال امپریالیسم "شوروی" بوده و با سفارت مسکو در کابل در رابطه نزدیک قرار داشتند. رویزیونیستهای «مدرن» (خروشچفی) با ادعای دروغین «اعتقاد» به (مارکسیسم- لنینیسم) و مبارزه در جهت تشکیل نظام «دموکراتیک» و رسیدن به جامعه «سوسیالیستی» در ابتدا توانستند تعداد نسبتاً زیادی از روشنفکران متعلق به طبقات زحمتکش را نیز جلب کنند. اما در این «حزب» تعداد زیادی از تعلقات قشر فوقانی طبقه خرده بورژوازی، فرزندان زمینداران متوسط و زمینداران بزرگ و تاجرهای کمپرادور و فرزندان مامورین عالی رتبه دولت در بخش ملکی و ارتش نیز عضویت داشتند. چند تن از رهبران این حزب با جناحی از دربار (داود) نیز ارتباطات "سیاسی" و استخباراتی نزدیک داشتند. از آنجاییکه «حزب دموکراتیک خلق» منحیث ستون پنجم در دولت عمل می کرد؛ از اینرو توانست تعداد نسبتاً زیادی از ناراضیان رژیم را در بخش عسکری و ملکی جذب نماید. بخشی از روشنفکران تعلق طبقات خلق که هنوز درک درستی از ماهیت رویزیونیستی «حزب دموکراتیک خلق» نداشتند، فریب شعارهای بظاهر «مترقی» آن را خورده و جذب این حزب شده بودند؛ ولی بعداً در ابتدائی ترین درک شان از ماهیت رویزیونیستی این حزب مزدور، موقعیت طبقاتی تعداد زیادی از کدرهای رهبری و اعضای این حزب را معرف ماهیت خط ایدئولوژیک-سیاسی و طبقاتی و اهداف آن دانسته و از آن بریدند. و با تشکیل "سازمان جوانان مترقی" منحیث اولین شکل انقلابی پرولتری (م-ل-ا) در کشور و آغاز مبارزات علنی آن در جامعه در اوایل سال (1347) خورشیدی و رهبری جریان دموکراتیک نوین و تبلیغ و ترویج گسترده درباره ای ماهیت خط رویزیونیستی و ضدانقلابی «حزب دموکراتیک خلق» و وابستگی و مزدوری آن به سوسیال امپریالیسم شوروی و افشای ماهیت رویزیونیسم «مدرن» و خیانت‌های آن به جنبش بین المللی کمونیستی و ماهیت ضدانقلابی و ضد مردمی سوسیال-امپریالیسم "شوروی" و استثمار بی رحمانه ای کارگران و سایر زحمتکشان

جمهوریتهای مختلف این کشور وستم و استعمار خلهای کشور های تحت سلطه امپریالیسم، تعداد بیشتری از اعضای این حزب با آن قطع رابطه کردند. همچنین با آگاهی بیشتر روشنفکران کشور از ماهیت خط رویزیونیستی این «حزب» و مزدوری رهبران آن بیک قدرت خارجی؛ زمینه ای جلب و جذب روشنفکران بیشتر جامعه برای این حزب مزدور محدود گردید.

رکود و بحران اقتصادی که از نیمه دوم دهه چهل خورشیدی در افغانستان آغاز شده بود و با وقوع خشکسالیهای پیهم صدها هزار فامیل از دهقانان کمزمین و فقیر و کوچیها و نیمه کوچیها خاصاً در مناطق غربی، شمال غربی، جنوب غربی و شمال کشور به فقر و گرسنگی فاجعه باری گرفتار شده و هزاران تن از گرسنگی جان دادند و صدها فامیل اطفال خود را از شدت فقر و گرسنگی فروختند و یا به خیابانها رها کردند؛ اما نظام سلطنت کمترین توجهی به این فاجعه مرگبار نداشت. در اوایل دهه پنجاه خورشیدی در درون دربار سلطنت که در رأس طبقات حاکم ارتجاعی فئودال و کمپرادور قرار داشت بر سر چاره اندیشی در جهت بیرون رفت از این وضعیت بحرانی که پایه های حاکمیت آنها را لرزان ساخته بود؛ اختلاف شدیدی بروز کرد که در یک جهت این اختلاف ظاهر شاه و سردار ولی بود که سکان قدرت دولتی را در اختیار داشتند و سعی میکردند تا موازنه و وابستگی به سوسیال - امپریالیسم شوروی و امپریالیستهای غربی و امریکارا حفظ کنند و در طرف دیگر داود قرار داشت که ظاهراً سمت رسمی دولتی نداشت ولی در دستگاه دولت خاصاً در ارتش دارای نفوذ زیادی بود و روابط دوستانه ای دیرینه با دولت سوسیال امپریالیسم شوروی و اقمارش نیز داشت. بالاخره داود دست به اقدام زد و بتاريخ (26) سرطان سال (1352) خورشیدی بوسیله ای افسران خلقی پرچمی در اردو و کمک مستشاران نظامی "شوروی" (جی آر.یو) و با استفاده از غیبت ظاهر شاه طی یک کودتای ظاهراً "بدون خونریزی" قدرت سیاسی را در دست گرفت و رژیم سلطنت را "ملغا" و رژیم "جمهوری" اعلام نمود. با انجام کودتای (26 سرطان) و سهم گسترده ای جناحهای خلقی پرچمی در دولت؛ "حزب دموکراتیک خلق" چه از طریق رژیم تحت رهبری داود که وابستگی و اتکاء بیشتری به سوسیال - امپریالیسم "شوروی" داشت و چه از طریق تسلط همه جانبه باند خلقی پرچمیها در دولت خاصاً در ارتش و پولیس و دستگاه امنیتی هر چه بیشتر به اهدافش نزدیک گردید. و همچنین رژیم داود مورد استقبال و حمایت دولت سوسیال - امپریالیسم "شوروی" قرار گرفت.

داود کودتای خود را "انقلاب سفید" خواند، فعالیت های سیاسی را در کشور ممنوع اعلام کرد، به تقویت دستگاه پولیس مخفی اش (که اکثریت اعضای آنرا خلقی ها و پرچمیها تشکیل میدادند) پرداخت و حزب سیاسی اشرا بنام «جنبش ملی» منحیث حزب حاکم تشکیل کرد و شرایط استبدادی را در جامعه برقرار نمود. گرچه در ابتدا توده های عوام و تعدادی از "روشنفکران" کم تجربه با تغییر رژیم امیدوار به بود شرایط زندگی شان بودند؛ ولی با در نظر داشت ماهیت طبقاتی رژیم و خصلت طبقاتی و سابقه داود؛ ممکن نبود که تغییرات محسوسی در زندگی مردم بوجود آید که با گذشت زمان در عمل چنین شد و میزان نارضائی توده های مردم بالا گرفت. ولی در سالهای اول کودتای داود باتوافقی که بین او و دولت ایران صورت گرفت، صدها هزار تن از نیروی کار کشور برای کار مزدوری راهی ایران شدند و به این طریق تا حدی از این ناحیه فشار از رژیم کم گردید. اما از آنجاییکه داود تحت تأثیر افکار و اندیشه های ضد مردمی رهبران حزب رویزیونیست «خلق» خاصاً جناح پرچم و دولت اتحاد شوروی "شوروی" قرار داشت و عمدتاً پالیسیهای اقتصادی اش به مشوره ای آنها طرح و پیاده می شد؛ از اینرو رژیم کودتائی نتوانست به اقتصاد کشور رونق داده و زمینه ایجاد کار برای توده های خلق کشور و فارغان موسسات تحصیلات عالی را فراهم کرده و شرایط زندگی رقتبار توده های خلق را اندکی بهبود بخشد. رژیم داود گرچه در ابتدا با طمطراق رفورمهای رادر عرصه های اقتصادی و اجتماعی اعلام نمود که در نهایت به تقویت سکتور دولتی اقتصاد (بورژوازی بوروکرات کمپرادور) می انجامید؛ ولی طی پنج سال حکومتش نتوانست آنرا به منصفه اجرا قرار دهد.

با سخت شدن شرایط زندگی توده های مردم و اوجگیری نا رضائیهادر جامعه، داود جهت بیرون رفت رژیمش از آن وضعیت بحرانی، در روابط خارجی اش تجدید نظر کرده و به دست نشاندگان های امپریالیستهای غربی در منطقه منجمله پادشاه ایران، دولت عربستان سعودی و رئیس

جمهور مصر مراجعه کرد و وعده ای کمکهای اقتصادی قابل ملاحظه ای را از آنها بدست آورد تا بتواند به اقتصاد "رونق" بخشیده و به تحکیم پایه های قدرتش بپردازد. از آنجاییکه باندهای خلقی پرچمی که نقش ستون پنجم را در رژیم داود بازی میکردند و در دستگاه جاسوسی داود نفوذ گسترده داشتند و دولت سوسیال امپریالیسم شوروی مترصد چرخش ناگهانی داود به جانب امپریالیستهای غربی نیز بود. با سفر داود به اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی مناسبات داود با رهبران شوروی تاحدی تیره شده و در بازگشت به کشور، رهبران "حزب دموکراتیک خلق" راتحت فشار قرار داد. از آنجاییکه دولت "شوروی" دیگر درباره ای سرنگونی رژیم داود تصمیم گرفته بود؛ دست به توطئه چینی زده و قضیه ترور میراکبر خبیر (یکی از رهبران جناح پرچم که نزدیکی بیشتری به داود داشت و گفته می شود که خواهان تداوم حمایت و همکاری «حزب دموکراتیک خلق» با رژیم داود بود تا بتواند در سایه حمایت وی به حیاتش ادامه داده و نیرومند تر شود) بوجود آمد. با ترور میراکبر خبیر (که گفته میشد توسط عمال ک گ ب صورت گرفته است)، رهبران «حزب خلق» عوامل رژیم داود را در قتل میراکبر خبیر متهم کرده و حملات لفظی را علیه آن تشدید کردند. داود نیز دست بکار شده و عده ای از رهبران دوجناح «خلق» و پرچم را به زندان انداخت. و متعاقب آن افسران مربوط به دوجناح خلقی پرچمیها در اردوبه کمک و حمایت مستقیم (ک گ ب و جی آر یو) بتاریخ (7) ثور سال (1357) رژیم داود را سرنگون کرده و داود و تمام اعضای فامیلش و صدها تن از گارد ریاست جمهوری او را کشتند. و باین صورت دولت سوسیال امپریالیسم "شوروی" حزب مزدور رویزیونیست «دموکراتیک خلق» را بقدرت رساند.

رویزیونیستهای «خلقی» پرچمی کودتای خود را «انقلاب» خواندند و تیره کی کودتاه گفته که: "این حرکت ما به این سبب کودتا نیست که کودتا در تاریکی شب انجام میشود و "قیام نظامی" ما در روز روشن صورت گرفت و از اینرو «انقلاب» است. و وقیح تر اینکه تیره کی فرومایه و خاین کودتای خود را به قیام انقلابی کارگران روسیه بتاریخ (25) اکتوبر سال (1917) و پیروزی انقلاب کبیر اکتوبر تحت رهبری حزب کمونیست (بلشویک) و در رأس آن لنین بزرگ، تشبیه میکرد. توجه نمائید که این رویزیونیستهای خاین، مرتد و ضدانقلابی چگونه حقایق مسلم تاریخی مربوط به یکی از انقلابات بزرگ پرولتاریای جهان را تحریف کرده و آنها را "مسخ" می کنند. چنانکه ببرک خاین و مزدور می گفت که: "انسان باشرف کسی است که دوست دولت اتحاد شوروی سوسیالیستی باشد". اما زمانیکه با داران روسی اش او را در باطله دانی انداختند در آخرین مصاحبه اش با خبرنگاری بی سی در شهر بندری حیرتان گفت: "بدترین انسان کسی است که متکی به بیگانگان باشد". توجه کنید که مقوله "انسان" از دید یک رویزیونیست مرتد و خود فروخته و جنایتکار از چه قرار است.

رژیم کودتائی چند مورد رفورم روبنائی را اعلام کرد و در جهت تقویت پایه های اقتصادی اش، یعنی رشد بورژوازی بوروکرات - کمپرادور و بر اساس تروریونیستی خروشچف (تقویه سکتور دولتی و "راه رشد غیر سرمایه داری") به انجام «اصلاحات ارضی» اقدام نموده و برای دهقانان کمزمین و بیزمین قطعه زمینی توزیع کرد. و هزاران جریب زمین درجه اول را خود دولت تصاحب کرد. در برنامه این «اصلاحات ارضی» نصاب اراضی زمینداران بزرگ راسی جریب معین کرد. لیکن بعد از تهاجم نظامی سوسیال - امپریالیسم «شوروی» به افغانستان و بقدرت رسیدن جناح پرچم از حزب مزدور «خلق» از همان برنامه «اصلاحات ارضی» غیر دموکراتیک اش نیز عقبگرد کرده و به جلب حمایت طبقات فئودال و کمپرادور از رژیمش پرداخت. رژیم مزدور نصاب مالکیت زمینداران بزرگ را به صدجریب بالا برد. و فئودالانی که همکاری خود را با دولت اعلام کردند تمام اراضی و جایداد مصادره شده آنها را رجوع کرد. و باین صورت توانست تعداد زیادی از فئودالان ناراضی را دوباره جذب کرده و با دیگر عناصر ارتجاعی و وطن فروش منجمله متنفذین محلی، عده ای از روحانیون و سران قبایل خود فروخته و تعدادی از تاجران کمپرادور را در چوکات «جبهه ملی پدروطن» بطرفداری از رژیم مزدور جمع کند. که همین اعضای «جبهه ملی پدروطن» در کنار حزب و دولت مزدور بر ضد خلق و میهن عمل می کردند و منحصیث افراد متنفذ در بین ملیتها و اقوام متعلقه ای شان در موارد زیادی وسیله ای رابطه گیریهای دولت مزدور با تعداد زیادی از سر دسته ها و سرگروپها ی جنگی مزدور صفت و تسلیم طلب مربوط به احزاب و تنظیمهای ارتجاعی اسلامی (که اکثر عناصر منفعتجو و عناصر لومپن و اوباش

بودند) گردیدند که به امضای پروتوکول همکاری بین آنها و دولت مزدوروارتش متجاوز و اشغالگر روسی منجر گردید. اگر برخی از این دسته های چریکی ظاهراً حاضر نبودند که بگونه علنی منحیث ملیشه ای مزدور بنفع دولت بجنگند؛ رژیم مزدور این نیرنگ را بکار گرفت که این گروه ها با سلاح های خودشان و با سلاح و مهمات و امکانات دولت مزدور از مناطق شان طوری دفاع کنند که به گروه های چریکی که علیه دولت مزدوروارتش اشغالگر می جنگیدند اجازه ندهند که به منطقه ای آنها وارد شده و پایگاه ایجاد کنند و دولت مزدوروارتش اشغالگر هم ظاهراً تعهد می سپردند که در منطقه ای آنها وارد نشده و یادراین مناطق عملیات نظامی انجام ندهند. در حالیکه این گونه مناطق زمینه های بودند برای دولت مزدور که عناصر استخباراتی آنها به اشکال و شیوه های مختلف حضور می یافتند و علیه نیروهای جنگی توده های مردم عمل می کردند و عده ای از ملاحای خود فروخته در این مناطق برای توده های عوام خلق این حرکت انقیاد پسندانه و تسلیم طلبی فئودالها و سران اقوام و دسته های چریکی را "توجیه شرعی" می کردند. همچنین دولت مزدور و اشغالگران روسی به همین شیوه هاتوانستند تعداد قابل ملاحظه ای از تجار بزرگ و میانه را با دادن تسهیلات گمرکی و اعطای امتیازات تعرفه ای برای برقراری روابط تجارتنی با دولت سوسیال امپریالیسم شوروی ترغیب کند. و یکبار دیگر ثابت شد که برای این تعداد از ملاکین و تاجران کمپرادور تسلیم طلب تأمین منافع اقتصادی آنها از استقلال و آزادی میهن و بردگی و اسارت توده های خلق اولی تر است. و در شرایط سیزده سال اخیر نیز ما شاهد چنین تسلیم طلبیها از جانب طبقات فئودال و کمپرادور و بورژوازی (متوسط) و سایر اقشار خرده بورژوازی در کشور هستیم که در برابر اشغال نظامی و تسلط استعماری امپریالیستهای امریکائی و ناتو هستیم که از طریق دولت دست نشانده (حافظ منافع آنها و امپریالیستهای اشغالگر) با آنها همکاریهای همه جانبه می نمایند و این شرایط استعماری را "فرصت مساعد" برای شان می خوانند. در افغانستان طی قرنهای تعدادی از فئودالان و منتفدین زمانی منافع آنها از جانب قدرتهای استیلاگرومهاجم و استعمارگران خارجی تأمین میشد به خدمت آنها قرار گرفته و سلطه ای آنها را پذیرامیشدند. و با نیروهای سلطه گرخارجی یکجا توده های خلق را مورد استثمار و ستم چند لایه قرار می دادند. ناگفته نماند که تعدادی از همین زمینداران و تاجران کمپرادور نقش دوجانبه بازی میکردند؛ باین صورت که در جهت تحقق منافع شان هم با دولت مزدور و اشغالگران روسی رابطه و همکاری داشتند و هم با سران گروه های ارتجاعی اسلامی و برای آنها کمکهای پولی میکردند و تسلیم طلبی این فئودالها و تاجران بوسیله ای رهبران و قوماندانهای تنظیمهای جهادی خاینانه "توجیه" میگردید. لیکن صدها تن از دهقانان فقیر که از دولت مزدور قطعه زمینی دریافت کرده بودند توسط برخی از قوماندانها و سردسته های گروه های جهادی گوش بینی آنها بریده شد و یا آنها را در بین بوجی آهک جای داده و به دریا می انداختند. از جانب دیگر به دستور رهبران تنظیمها تعدادی از قوماندانهای جبهات جنگی نیز با دولت مزدوروارتش اشغالگر رابطه برقرار کردند، خاصتاً در شرایطی که جنگهای درون تنظیمی بین آنها اوج میگرفت یک جناح جهت ضربت زدن بر جناح رقیب از دولت مزدور سلاح و مهمات و اطلاعات استخباراتی و گاهی هم "کمک هوایی" دریافت می کرد. و گاهی هم دولت مزدور از طریق خاد با هر دو طرف "متخاصم" چنین رابطه های برقرار نموده و در جهت تضعیف هر دو جناح عمل میکرد. همه شاهد تسلیمیهای آشکار و نهان تعداد زیادی از جبهات مربوط به تنظیمهای ارتجاعی اسلامی عمدتاً جمعیت اسلامی، حزب اسلامی گلب الدین، گروه های متشکله حزب وحدت اسلامی به دولت مزدور و اشغالگران "شوروی" هستیم. منجمله تسلیمی احمد شاه مسعود با دولت مزدوروارتش اشغالگر (که امپریالیستهای اروپائی منجمله دولت فرانسه و دولت ارتجاعی ایران اورالقب «شیرینچشیر» دادند و دولت مزدور کرزی و امپریالیستهای امریکائی و ناتو به او لقب «قهرمان ملی» اعطا کرده و او را بر اذهان توده های عوام کشور القاء کردند). احمد شاه مسعود با دولت مزدوروارتش سوسیال - امپریالیسم شوروی پروتوکول تسلیمی و همکاری امضانموده و این خیانت ملی و خیانت به استقلال کشور و آزادی خلق در سال 1983 صورت گرفت و جبهه پنجشیر شاهراه سالنگ را برای نقل و انتقالات سلاح و مهمات و وسایط نظامی سنگین دولت متجاوز سوسیال امپریالیسم روس امن نگهداشت تا نیروهای جنگی در مناطق دیگر کشور را مورد حملات و حشیشانه و نابود کننده قرار دادند. همین تسلیمی ها و پروتوکول امضا کردن ها در آن شرایط زمینه های تبنانی و سازشها

و اتحادهای بعدی بین پرچمی خلقیها، "سازائیهها"، "سفزائیهها" و گروه های جهادی رابعد از سقوط رژیم مزدور تحت رهبری نجیب الله جلااد خاد مهیا کرد. به همین صورت غند سنگین مربوط به "ساما" که تا آخر با دولت مزدورواشغالگر "شوروی" ماند و در دولت اسلامی تحت رهبری گروه های جهادی به خدمت احمد شاه مسعود قرار گرفت. و رهبران "ساما" با تشکیل "جبهه ملی رهائی بخش" از طریق "غند سنگین" (که تا آخر رابطه مخفی شان را با این غند دولتی حفظ کرده بودند) با بخشهای از دولت ارتجاعی اسلامی رابطه برقرار کردند. { و مسئله سقوط طیاره در تنگی تاشقرقان ولایت بلخ و کشته شدن بیش از سی تن از رهبران و کدرهای "ساما" در سال 1372 که از دره پنجشیر بعد از ملاقات و مذاکره با مسعود و طرح همکاریهای گسترده تر با دولت اسلامی، جهت مذاکره بارشیددوستم به شمال کشور سفر می کردند، در همین جریان بوقوع پیوسته است. }

از آنجاییکه رژیم مزدور خلقی پرچمیها کمترین پایه و اتکای با خلق افغانستان نداشت و رژیمی کاملاً دست نشانده و مزدور بوده و فقط بفرح حفظ قدرتش از هر طریق ممکن بود. این نظام ضد مردمی و نوکرسوسیال امپریالیسم شوروی در مطیع ساختن توده های خلق از هر نوع ارعاب و وحشت کار گرفته و در جهت سرکوب آنها و مخالفین سیاسی اش از هیچ نوع وحشت و جنایتی روی گردان نبود. رژیم مزدور بعد از چند ماه تهاجم همه جانبه راعلیه مخالفین سیاسی و توده های خلق آزادیخواه با سبانه ترین وجهی آغاز کرد. رویزونیستهای خلقی پرچمی که فاقد هر نوع اخلاق و شرافت انسانی بوده و از کمترین حس وطن خواهی و مردم دوستی بی بهره بودند؛ لذا از هر نوع تعدی و جنایت و تجاوز علیه توده های خلق و نیروهای مترقی و آزادیخواه کشور کار گرفتند. این خود فروخته های جنایتکار از "ثور" (سال 1357) تا (6 جدی 1358) هزاران تن از روشنفکران انقلابی و مترقی و ده ها هزار تن از توده های خلق را وحشیانه کشتند و شنیع ترین جنایات و اجحافات راعلیه آنها مرتکب شدند. این دوران اول از کشتار و جنایت و خیانت این باند رویزونیست مزدور علیه خلق بود. و با تهاجم نظامی سوسیال امپریالیسم شوروی در دروم کشتار و شکنجه و زندان و قتلعام و جنایت و تجاوز رژیم خلقی پرچمیهای، "سازائیهها" و "سفزائیهها" علیه خلق و اعمال ستم و مظلوم زنده بگور کردن و اعدامهای دسته جمعی روشنفکران مردمی و توده های خلق با همکاری ارتش و دستگاه استخباراتی سوسیال- امپریالیسم "شوروی" با گستردگی چند ده برابر آغاز گردید و تا (8 ثور سال 1371) ادامه یافت. در سوم کشتار و جنایت توسط باندهای خلقی پرچمی و دیگر همپاله های رویزونیست آنها با همدستی گروه های جنایتکار و مزدور "جهادی" و ملیشه های جنایتکار رشید دوستم و ملک و منصور نادری و دیگر همپاله های شان در دولت اسلامی صورت گرفت که تا همکاری بارژیم قرون وسطائی طالبان ادامه یافت. و با تهاجم نظامی امپریالیستهای امریکائی و ناتو و اشغال نظامی و تسلط استعماری بر کشور؛ فرصت تازه ای برای باندهای جنایتکار خلقی پرچمی و دیگر همپاله های شان میسر شد که دور چهارم از وطن فروشی و جنایات و خیانت آنها علیه خلق ستم دیده را آغاز کردند که تاکنون ادامه دارد. در سیزده سال اخیر تعداد زیادی از نظامیان مربوط به این باندهای جنایتکار و خود فروخته منحیث پای داوهای ارتشهای متجاوز امریکائی و ناتو علیه خلق و میهن به خیانت و جنایت مشغول بوده اند و یابا دستگاه جاسوسی دولت مزدور و امپریالیستهای اشغالگر امریکائی و ناتو همکاری گسترده دارند.

با تداوم و تشدید خفقان و استبداد فاشیستی رژیم مزدور خلقی پرچمیها، نارضائی و نگرانی و ترس و وحشت توده های مردم و بخشهای از طبقات دیگر که از دولت مزدور طرفداری نمی کردند، بطور گسترده افزایش یافت. رهبران مزدور حزب رویزونیست «خلق» حتی درباره ای تاریخ کشور و توده های خلق نیز بیسواد و بی اطلاع بودند. این کودکان خود فروخته کوچکترین آگاهی از تاریخ مبارزات خلق این سرزمین علیه مهاجمین و استیلاگران و استعمار و امپریالیسم خارجی و شورشها و قیامهای ضد استبدادی آنها علیه ستمگران داخلی در طول تاریخ، آگاهی نداشتند. و تصور میکردند که از طریق فشار و استبداد و یادادن قطعه زمینی می شود آنها را به فرمان برداری واداشت. در حالیکه مردم هر بخش این سرزمین در طول تاریخ به متجاوزین خارجی و حکام مستبد داخلی با قیامها و مبارزات شان در سهای فراموش ناشدنی داده اند. بالاخره شدت فشار و استبداد و وحشیانه ای رژیم و مظلوم و تحقیر و توهین به توده های خلق کاسه صبر آنها را لبریز کرده و شورشها و قیامها را بشکل پیهم و گسترده علیه رژیم مزدور آغاز کردند. شورش

وقیام در مناطق شرقی و جنوبی، شمال و غرب و شمال غربی کشور بصورت پیهم آغاز شده و ضربات شدیدی بر رژیم مزدور وارد آوردند. از جمله قیام (24) حوت هرات که بنیاد رژیم مزدورابه لوزه در آورد. اما باز هم این رویزیونیستهای خود فروخته از قیامها و شورشهای خلق افغانستان "درس عبرت" نگرفتند و بر شدت فشار مستم و استبداد و وحشیگریهای شان علیه توده های خلق افزودند. رژیم جنایتکار و مزدور بعد از سرکوب خونین قیام هرات بیش از بیست هزار تن از مردم مظلوم و بیگناه را در یک روز قتل عام کرد و بعد از آن موجی از دستگیری و اعدام براه انداخته و هزاران تن دیگر را "بجرم" شورشی و مخالفت با رژیم سر به نیست کرد و یالیسی بگروه بند و زندان و شکنجه و اعدام رادرسر کشور در پیش گرفت و هزاران تن رابه اتهامات واهی دستگیر و به جوخه های اعدام سپرد و یا هم زنده بگور کرد. اگرچه در سرکوبهای خونین و وحشیانه امواج شورشهای خود بخودی توده های خلق قدری فروکش کرد اما شعله های آتش خشم توده های خلق علیه رژیم جنایتکار و قاتل خلقی پرچمیها هرگز خاموش نگردید و از خاکستر آن قیامها، گروه های گوریلائی و چریکی سر بلند کردند که به سرعت در سراسر کشور گسترش یافتند. همین وحشت و استبداد و فاشیسم رژیم سفاک علیه توده های خلق ملیتهای مختلف کشور انگیزه ای شد برای اتحاد و اتفاق و همبستگی هر چه بیشتر آنها علیه رژیم مزدور و اشغالگران روسی. در آن شرایط هر فرد و گروهی که علیه رژیم خونخوار و اشغالگران روسی مبارزه می کرد در نزد توده های خلق از احترام برخوردار بود. و بر عکس خلقی پرچمی بودن و همکاری با رژیم جنایتکار و سوسیال امپریالیستهای روسی ننگ شمرده شده و علامت بارز و ظن فروشی و مزدوری محسوب شده و مورد نفرت شدید مردم قرار داشت. اینکه بعداً گروه های لومپن و اوباش و عناصر فاسد و خاین از طریق تنظیمهای مختلف ارتجاعی اسلامی وارد جنگ شده و در دهات و شهرهای کشور بجرم و جنایت و تجاوز و اخاذی و دزدی و فجایع علیه مردم دست زدند، مورد نفرت و انزجار مردم واقع گردید. با وجود آنهم مردم ما با اتحاد و همبستگی به مبارزه ای شان علیه رژیم جنایتکار ادامه دادند و در ربیع اخیر سال 1358 رژیم حفیظ الله امین جلاد و سفاک رادراستانه ای سقوط قرار دادند.

گرچه با حملات نظامی گروه های "اخوان" علیه رژیم داود در دره پنجشیر، لغمان و کنر در سال (1354) تعداد زیادی از رهبران این جریان به پاکستان فرار کردند؛ ولی با آغاز حکومت باندهای مزدور خلقی پرچمیها تقریباً همه اعضای جریان "اخوان المسلمین" و دیگر گروه های ارتجاعی اسلامی به کشورهای پاکستان و ایران فرار کردند و در سایه ای حمایت این دولتها قرار گرفته و در خدمت اهداف خاینانه این دولتها و منافع گروهی پلیز شان درآمدند و علیه منافع خلق و میهن عمل کردند که این خیانت آنها تاکنون ادامه دارد. بعد از کودتای "ثور" گروه های ارتجاعی اسلامی مورد توجه ابر قدرت امپریالیستی امریکا و امپریالیستهای اروپائی و متحدین آنها در منطقه قرار گرفتند. همین گروه ها وسیله ای نفوذ و مداخلات قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی منطقه در جنگ و مقاومت مردم افغانستان علیه رژیم مزدور و سوسیال - امپریالیسم "شوروی" شدند. و با تهاجم نظامی سوسیال امپریالیسم شوروی؛ امپریالیسم امریکا و متحدین آن و دولت سوسیال امپریالیسم چین و دولتهای پاکستان و عربستان و ایران در جهت ضربت زدن بردولت "شوروی" و "بدنام کردن" کمونیسم نقشه و پلان وسیعی را طرح کرده و به منصفه ای اجراء قرار دادند. و بدین ترتیب جنگ خود بخودی توده های مردم علیه رژیم مزدور و ارتش اشغالگر سوسیال امپریالیسم شوروی تحت رهبری گروه های ارتجاعی اسلامی قرار گرفت. و سازمان "سیا" امریکا به کمک دولت عربستان ده ها هزار تن از اعضای گروه های ارتجاعی اسلامی را از کشورهای اسلامی جمع آوری کرده و تحت رهبری عبدالله (عزام) و بعد اسامه بن لادن به جبهات جنگ افغانستان سوق دادند. دولت مزدور و سوسیال امپریالیسم "شوروی طی چهارده سال کشتار و جنایت یک و نیم میلیون تن از توده های مردم را و وحشیانه کشتند و بیش از یک میلیون تن را مجروح و معیوب ساختند و شش میلیون تن به کشورهای همجوار آواره گردیدند و شیرازه زندگی میلیونها تن فروپاشید و صدها هزار افامیل هست و بود خود را از دست دادند؛ کشور در همه عرصه ها به ویرانی کشیده شد و باین صورت زندگی میلیونها تن از خلق افغانستان بوسیله ای باندهای جنایتکار و مزدور خلقی پرچمی و پاداران روسی آنها و گروه های ارتجاعی اسلامی، ملیشه ای و طالبی و حامیان خارجی آنها به تباهی کشیده شد. بعد از کودتای ننگین (ثور) هر عضو و هوادار «حزب دموکراتیک» علاوه بر وظایف دولتی نقش یک

جاسوس را علیه توده های مردم در همه عرصه های جامعه بازی میکرد. این خودفروخته های فرومایه شبها از پشت دیوارخانه های مردم گوش میدادند که کدام فامیل به رادویهای خارجی گوش میدهد. دستگاه "خاد" رژیم مزدورو "ک گ ب" تیمهای سپورتی و گروه های موسیقی تشکیل دادند و از این طریق مخالفین رژیم را شناسائی میکردند. رژیم نهادی را بنام " وزارت شئون اسلامی" تشکیل داد و از طریق ملاحای خادبست مخالفین اشرا از طریق مساجد و تکایا بدام می انداخت. همین ملاحای خادبست طی بیست سال اخیر در کشورهای اروپائی و امریکا و کانادا و دیگر کشورها منحیث امامان مساجد به خیانت علیه خلق و میهن مشغول اند. رهبران باندهای مزدور و جنایتکار خلقی پرچمی بیشرمانه امروز مدعی اند که کار فرهنگی میکنند: چنانکه در این او احر صالح محمد زبیری عضو مرکزی حزب مزدور «دموکراتیک خلق» و یکی از وزرای رژیم مزدور خلقی پرچمیها با ترجمه " شهنامه" فردوسی به زبان پشتو مدعی است که به گنجینه ادبیات پشتو " خدمتی" انجام داده است. در حالیکه همین باند های خاین و مزدور در زمان حکومت شان برنامه ای ضد فرهنگی را بنام "تفصییه فرهنگی" براه انداختند و تمام کتب علمی، تاریخی، سیاسی، ادبی و غیره را از خانه های مردم جمع آوری و ضبط کردند. این وحشیهای ضد فرهنگ که امروز خاینانه مدعی « خدمت به فرهنگ» هستند، حتی لغتنامه پشتو و کتاب پته خزانه راهم از خانه های مردم جمع آوری کردند. ولکه ننگ این خیانت و عمل ضد فرهنگی و ضد علمی برجبین این مزدوران جنایتکار تا ابد باقی خواهد بود. اکنون این فرومایه های وطنفروش با پشتاره ای از جنایت و خیانت و تجاوز به خلق زندگی ننگین خود را در داخل و خارج کشور در خدمت بادران امپریالیست شان میگذرانند.

با تمام خیانتهای احزاب و تنظیمهای ارتجاعی اسلامی؛ توده های خلق افغانستان با قبول قربانیها و فداکاریهای عظیم در جهت حصول استقلال و آزادی میهن شان ضربات نظامی سختی را بر ارتش متجاوز سوسیال امپریالیسم روسی و دولت مزدور وارد کردند. همان بود که گورباچوف افغانستان را برای سوسیال امپریالیسم شوروی "زخم خونین" خواند. و هر دو جناح از دشمنان خلق و میهن؛ باندهای خلقی پرچمی و احزاب ارتجاعی اسلامی و بادران خارجی آنها، سوسیال امپریالیسم "شوروی" و امپریالیستهای غربی و دولتهای ارتجاعی منطقه در کنفرانس "ژنیو" در (14) اپریل سال (1988) به تبنای و سازش رسیدند و گروه های ارتجاعی اسلامی مزدور همه قربانیهای خلق افغانستان و همه خونهای ریخته شده ای آنها را در جهت اهداف غارتگرانه ای شان مورد معامله قرار دادند. بعداً بخشی از جنایتکاران خلقی پرچمی با دولت اسلامی متحد شدند و ده ها هزار تن دیگر آنها بر اساس قرارداد "ژنیو" بین دوا بر قدرت امریکا و «شوروی»، جهت تضمین امنیت آنها به هند رفته و از آنجا در آغوش امپریالیستهای غربی لمیده و اکنون در خدمت استخبارات این کشورها قرار داشته و به حیات ننگین و ذلتبار شان ادامه میدهند.

وقوع کودتای ننگین (7 ثور) در واقع زنگ خطری بود برای خلق افغانستان و خاصتاً برای جریانات انقلابی و مترقی کشور. تا قبل از فاجعه (7 ثور) گروه های و محافل منسوب به جنبش دموکراتیک نوین افغانستان اکثراً در حالت پراکندگی و بی سازمانی بسر می بردند و از جانب دیگر «گروه انقلابی...» با خط انحرافی اکونومیستی (اپورتونیستی) که بعداً به «سازمان انقلابی» تغییر نام داده و در پرتگاه رویونیوزم «سه جهانی» سقوط کرد؛ روشنفکران زیادی از هواداران جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) را جذب کرده و در منجلا ب اپورتونیوزم و رویونیوزم کشاند. از فردای کودتای (ثور) منسوبین جنبش دموکراتیک نوین حساسیت اوضاع و تهدید خطر شریرتترین و جانی ترین دشمن ایدئولوژیک- سیاسی و طبقاتی شان را که قدرت سیاسی را قبضه کرده بود، بدرستی درک می کردند. از اینرو فعالیتهای سیاسی گسترده را در جهت متحد شدن بخشهای مختلف جنبش انقلابی پرولتری و اعضای جریان دموکراتیک نوین در سراسر کشور آغاز کردند. مبارزه ایدئولوژیک- سیاسی بین گروه های و افراد مختلف در شرایطی تشدید گردید که از یکطرف جنبش در وضعیت پراکندگی بسر می برد و اپورتونیسم به اشکال گوناگون (اکونومیسم توسط "گروه انقلابی...") تحت رهبری داکتر فیض و سنتریسم توسط گروه تحت رهبری "سمندر") در جنبش انقلابی پرولتری کشور پراکنده شده بود و از جهت دیگر همه گروه ها و محافل و افراد منسوب به جریان دموکراتیک نوین (شعله ایها) تحت نظارت و پیگرد دولت دست نشانده

قرار داشتند؛ لذا وحشت دشمن خونخوار و شتابزدگی گروه های مربوط به جنبش دموکراتیک نوین و تا حد زیادی روشن نبودن خط ایدئولوژیک-سیاسی (م-ل-ا) برای بخشهای از جنبش دموکراتیک نوین و عمده تر از همه ضعف آگاهی انقلابی بیشتر اعضای این جنبش موجب گردید که نتوانند سازمان انقلابی پرولتری واحدی را تشکیل دهند تا مبارزات توده های خلق خاصاً مبارزه نظامی را علیه رژیم مزدور و بعد ارتش سوسیال امپریالیسم "شوروی" رهبری کرده و جنگ آزادیبخش ملی را به جنگ انقلابی خلق تکامل دهند. چنانچه یکی از محافل مربوط به جریان دموکراتیک نوین در هرات که نشریه ای دست نویسی را بنام "شمع" در سال (1358) منتشر می کرد، با وجود ادعای اعتقاد به (م-ل-ا) جنبش پرولتری افغانستان را تقریباً منحصراً به هرات دانسته و منکر این بود که در دیگر ولایات و بخشهای کشور هم گروه ها و افرادی از منسوبین جریان دموکراتیک نوین وجود دارند که بر اساس (م-ل-ا) مبارزه انقلابی میکنند. با وجود بحث و مذاکره طولانی و ارایه ای فکتهای عینی از موجودیت چنین حرکتی در سایر بخشهای کشور، این گروه حاضر نشد که حقیقت وجودی جنبش انقلابی پرولتری را غیر از هرات در مناطق دیگر کشور بپذیرد. و فرد دیگری از شعله ایها مدعی بود که: "دیالکتیک را بجای مارکس آلمانی از مزدک بادغیسی می آموزد". تو خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل. در جریان سالهای 1357 و 8 و 9 چند تشکل (ساما، پیکار، دسته پیشرو و ساوو) تشکیل گردیدند و دو سازمان "سرخا" و "اخگر" قبلاً در جنبش وجود داشتند، که هر کدام اینها به لحاظ خط ایدئولوژیک-سیاسی دارای اشتباهات و انحرافات جدی بودند که من در اسناد قبلی ام به تفصیل به آنها پرداخته ام. بیش از همه فقر تئوریک، از جمله عمده ترین مشکل درونی جنبش انقلابی پرولتری افغانستان در آن شرایط بود. مسئله ای دیگری که جنبش انقلابی پرولتری و جنبش مترقی کشور را تضعیف کرد؛ ضربات مرگبار رژیم رویزیونیستهای جنایتکار و وحشی خلقی پرچمیها و سوسیال امپریالیستهای روسی بود که صد هاتن از اعضای جنبش انقلابی پرولتری و منسوبین جریان دموکراتیک نوین را دستگیر و اعدام کردند. و تعداد زیادی هم توسط گروه های ارتجاعی اسلامی در شهرها و در جبهات جنگ ویا در کشورهای همسایه در پاکستان و ایران خایانه و جنایتکارانه ترور شدند و تعداد زیادی هم مجبور به ترک کشور گردیدند که امروز تقریباً اکثریت آنها با مبارزه برای نجات خلق و میهن وداع کرده اند.

با قیامها و شورشهای خود بخودی توده های خلق علیه رژیم مزدور و بعد تهاجم نظامی سوسیال امپریالیسم شوروی هر یک از این تشکلات مربوط به جریان دموکراتیک نوین و جنبش انقلابی پرولتری کشور به تناسب نیرومندی شان در جنگ شرکت نمودند. و هر یک از این گروه ها به مبارزه مسلحانه علیه رژیم مزدور و ارتش سوسیال امپریالیسم شوروی از دید ایدئولوژیک-سیاسی و استراتژی و اهداف گروهی خود شان می نگریستند. سازمان پیکار برای نجات افغانستان که تاحدی دید روشن به پروسه انقلاب کشور داشت و شرکت در جنگ ضد رژیم مزدور و ارتش سوسیال امپریالیسم شوروی را از دیدگاه (م-ل-ا) مورد تحلیل و ارزیابی قرار داده و سعی داشت تا با شرکت در جنگ آنرا به جنگ آزادیبخش ملی جهت داده و به جنگ انقلابی خلق تکامل بخشد. و با طرد سلطه ای استعماری سوسیال امپریالیسم شوروی و سرنگونی رژیم مزدور آن جنگ انقلابی خلق را در جهت سرنگونی نظام فئودال-کمپرادوری و قطع سلطه امپریالیسم و تا پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و پیروزی انقلاب سوسیالیستی به پیش برد. اما با ضعف عمومی جنبش انقلابی پرولتری و قرار گرفتن بخشهای زیادی از جنبش دموکراتیک نوین در منجلاب اپورتونیزم و رویزیونیسم و تسلیم طلبی طبقاتی و ملی؛ تداوم مبارزه مسلحانه علیه ارتش سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدور برای سازمان پیکار برای نجات افغانستان مشکل گردید. آنهم که سازمان در شهرها مورد ضربت دولت مزدور قرار گرفت و در جبهات جنگ مورد حملات خصمانه گروه های ارتجاعی اسلامی، و باین صورت نتوانست به مبارزه مسلحانه ادامه دهد.

رویزیونیستهای «سازمان رهائی» که کاذبانه مدعی اعتقاد به «م-ل-ا» و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین بودند؛ از دیدگاه رویزیونیستی و ضد انقلابی به جنگ نگریسته و برای رسیدن به قدرت دولتی در اتحاد با گروه های ارتجاعی اسلامی کودتای بالاحصار را در ماه اسد سال (1358) سازمان دادند و جنگ را از دید تئوری ارتجاعی و ضد انقلابی «سه جهان» و اهداف سوسیال امپریالیسم چین و امپریالیستهای غربی علیه سوسیال امپریالیسم "شوروی" و دولت مزدور آن به پیش مبرد. "ساما" تحت

رهبری مجید فقید که در برنامه اولش مدعی مبارزه برای پیروزی "انقلاب ملی دموکراتیک" بود؛ لیکن در عمل در جهت تدارک و انجام "کودتا-قیام" تلاش نمود. و بعد از اعدام مجید توسط رژیم مزدور خلقی پرچمیها و اشغالگران سوسیال - امپریالیسم "شوروی" جنایتکار در سال (1359)، "ساما" از همان خط برنامه اولی اش هم عقب گرد ریشه ای کرده و جمهوری اسلامی را منحنی استراتژی مبارزاتی اش پذیرفت. "ساما" فشارهای نظامی تنظیمهای ارتجاعی اسلامی را در جبهات جنگ بهانه قرار داده و طرح تسلیمی به دشمنان عمده خلق و میهن را بمیان کشیده و به دولت مزدور سوسیال امپریالیسم شوروی تسلیم شد و با آنها پروتوکول همکاری امضاکرد و نیروهای نظامی اش را در شمالی و هرات و دیگر مناطق کشور به خدمت دولت مزدور و ارتش اشغالگر در آورده و جنگ را علیه جناح "بنیادگرا" از تنظیمهای ارتجاعی اسلامی ادامه داد. و ده ها تن از اعضای "ساما" و شعله ایهای که عضویت "ساما" را نداشتند وجهت مبارزه علیه ارتش سوسیال امپریالیسم روسی و دولت مزدور آنها از طریق "جبهات ساما" در جنگ شرکت کردند و با عدم آگاهی از عمل خایانه و وطن فروشانه ای تسلیمی رهبران "ساما" به دولت مزدور به این تهلکه افتاده و جانهای خود را در جنگ علیه گروه های ارتجاعی اسلامی از دست دادند و تعدادی هم در درون "جبهه شرق" شهر هرات که از مسئله تسلیمی رهبری "ساما" منجمله" صدیق هری و شیر آهنگر و دیگران به دولت مزدور و اشغالگران روسی اطلاع حاصل کرده و این خیانت و وطن فروشی آنها را مورد نکوهش قرار دادند، توسط "خاد" دولت مزدور و با توسط عده ای از اعضای "ساما" که با خاد همکاری نزدیک داشتند در درون "جبهه شرق هرات" کشته شدند. و رهبران حوزه غرب "ساما" برای قربانیان خیانت شان در شهرهای مختلف ایران شهادت نامه مجلس "ترحیم" برگزار می کردند و در وصف آنها با الحان سوزناک نوحه کرده و "منقبت" میخواندند. در کابل و شمالی نیز تعدادی از اعضای "ساما" از جمله (سید حسین موسوی و میرویس محمودی) در غند سنگین و شعبات خاد همکاری می کردند. و اکنون با کبیرتوخی این اپورتونیست خاین تسلیمی درون زندان یکجایه ما برای استخبارات امپریالیستها جاسوسی میکنند. و اگر ما این خیانتهای رهبری "ساما" و "ساما- ادامه دهندگان" را بر ملامی کنیم اعضای آنها در سطح بی شرفترین عناصر اوباش بر ما فحاشی میکنند و نام و هویت و آدرس ما از طریق وبسایت «افغانستان- آزاد» این مرکز فحاشی و جاسوسی برای دستگاه های استخباراتی امپریالیستها و دولتهای ارتجاعی معرفی می نمایند. با سقوط "ساما" به پرتگاه خیانت ملی و خیانت به خلق و میهن، ضربه ای شدیدی بر نیروهای مربوط به جنبش دموکراتیک کشور وارد آمد. و این تسلیمی "ساما" به دشمنان عمده خلق و میهن به حیثیت و آبروی مبارزاتی منسوبین جنبش دموکراتیک نوین در بین جامعه نیز لطمه ای شدیدی وارد نمود. این بود فشرده ای از موقعیت نیروهای مربوط به جنبش انقلابی پرولتری و جریان دموکراتیک نوین افغانستان بعد از کودتای ننگین (ثور) و تهاجم نظامی سوسیال امپریالیسم شوروی به افغانستان که بخشهای زیادی از آن در منجلا ب رویونیسم و اپورتونیسم و تسلیم طلبی افتادند. و بدین صورت جنگ مقاومت مردم ما در همه بخشهای کشور تحت رهبری احزاب و تنظیمهای ارتجاعی اسلامی مزدوران امپریالیستهای غربی و دولتهای ارتجاعی قرار گرفته و به شکست کشانده شد.

سیاه روز فاجعه بار (8 ثور) و تشکیل دولت ارتجاعی اسلامی:

با آغاز شورشها و قیامهای خود جوش توده های خلق علیه رژیم مزدور و تشکیل دسته های جنگ چریکی؛ گروه های مختلف ارتجاعی اسلامی در پاکستان و ایران سمارق و ارسرزند و بیش از بیست گروه توسط دولت پاکستان و ایران تشکیل شدند که توسط امپریالیسم امریکا و متحدین آن تسلیح و تمویل می شدند. این تشکلات ارتجاعی قرون وسطائی با سلاح و مهمات و پول امپریالیستهای غربی و دولت سوسیال امپریالیستی چین و کمکهای لوژستیکی و استخباراتی دولتهای پاکستان و ایران توانستند که سرگروههای جنگهای گوریلائی مردم را بخود وابسته سازند. اینها بر اساس ایدئولوژی و سیاست ارتجاعی و ضد مردمی شان سعی کردند تا صبغه ملی و میهن پرستانه ای جنگ مقاومت مردم افغانستان را زوده و آنرا «جهاد اسلام علیه کفر» وانمود کنند. در حالیکه مردم افغانستان جنگ شان را علیه رژیم مزدور و ارتش سوسیال امپریالیسم "شوروی" برای حصول استقلال و آزادی آغاز کرده بودند؛ ولی گروه های

ارتجاعی اسلامی خایانه آنرا «جنگ اسلام و کمونیسم» تبلیغ می کردند. اینها و بادران امپریالیست شان عامدانه و پلان شده منظورشان «بدنام کردن کمونیسم» در جهان بود. در حالیکه ایدئولوژیهای دولتهای امپریالیستی اینرابخوبی میدانستند و میدانند که بعد از سال (1956) و تسلط رویزونیستهای خروشچفی بر حزب و دولت "شوروی" و احیای سرمایه داری دیگر این کشور یک ابر قدرت سوسیال - امپریالیستی است که در نفوذ و سلطه گری بر جهان با ابر قدرت امپریالیستی آمریکا و امپریالیستهای غربی به رقابت میپرداخت. و در جنگ ویتنام دولت سوسیال امپریالیسم "شوروی" با "کمکهای" تسلیحاتی و مالی برای نیروهای ویتکانگ ویتنام جنوبی و دولت ویتنام شمالی ضربات شدیدی نظامی و مالی و «حیثیتی» در سطح جهان بر رقیب امریکای اش وارد کرده بود. و زمانیکه سوسیال امپریالیسم شوروی در باتلاق جنگ افغانستان گیرماند، امپریالیسم آمریکا خواست تا ضربات کمر شکنی بر حریف سوسیال امپریالیست اش وارد کند که کرد. از آنجاییکه جنگ و مقاومت آزادی خواهانه ای خلق افغانستان تحت رهبری گروه های ارتجاعی اسلامی قرار گرفت؛ امپریالیسم آمریکا توسط دولتهای پاکستان و ایران هر چه بیشتر سعی کرد تا از یکطرف نیروهای انقلابی پرولتری و دیگر نیروها و جریانات مترقی و آزادیخواه کشور نتوانند حتی در بخشی از کشور نیرومند شده و آنرا تحت کنترل قرار دهند و از جانب دیگر سعی کردند تا جنگ را هر چه بیشتر طولانی ساخته و قوای ارتش متجاوز سوسیال امپریالیسم "شوروی" و اقتصاد ضعیف آنرا به تحلیل برند. و از طرف دیگر دولت پاکستان که مشکلات دیرینه با افغانستان بر سر "خط دیورند" داشته و دارد و تا کنون دولتهای افغانستان این خط نامهاد استعماری را به رسمیت نشناخته اند که برای شان مقدور نبوده است؛ از اینرو طبقات حاکم پاکستان سعی کردند هر چه بیشتر گروه های وابسته و مزدور خود را بر جنگ و مقاومت مردم ما تحمیل کند تا بعد از سقوط رژیم سرسپرده "شوروی" قدرت را در افغانستان بدست گیرند. و از جانب دیگر دولت پاکستان تلاش داشت تا بعد از سرنگونی دولت دست نشانده سوسیال امپریالیسم شوروی دولت وابسته و مزدور ضعیفی در افغانستان سرکار آید تا وسیله ای در دست آن باشد. به همین صورت دولت ارتجاعی اسلامی ایران گروه های ارتجاعی اسلامی مزدور را از اهل تشیع تشکیل کرده و تقویت نمود تا توسط آنها نفوذ و سلطه اش را بر افغانستان گسترش دهد. و بعد از سقوط رژیم طالبان و اشغال نظامی و تسلط استعماری کشور توسط امپریالیستهای امریکائی و ناتو دولتهای ایران و پاکستان هم از طریق گروه های اسلامی دست پرورده و مزدورشان و هم مستقیم اعمال و جواسیس خود را در عرصه های مختلف زیر پوشش "کمکهای" فرهنگی، تاسیس شرکتهای ساختمانی و تجارتي در افغانستان جابجا کرده و علیه منافع خلق و کشور عمل میکنند. و نفوذ سپاه پاسداران دولت اسلامی ایران خاصاً در هرات و کابل گسترده بوده و زیر پوششهای مختلف و به کمک عمال داخلی شان علیه منافع خلق و میهن عمل میکنند. و خاصاً طی سیزده سال اخیر شبکه های جاسوسی این دو کشور در کنار شبکه های جاسوسی امپریالیستهای اشغالگر در سطح گسترده ای فعالیت دارند.

با سقوط دولت مزدور سوسیال - امپریالیسم "شوروی" تحت رهبری نجیب الله مزدور و جلاد و تشکیل دولت اسلامی اختلافات و تضادهای درونی گروه های متشکله ای دولت اسلامی که متشکل از گروه های جهادی پاکستان نشین و ایران نشین، ملیشه های مزدور روسی و جناح های از پرچمی خلقیها، سازانیها بود و هر کدام ویا هر چند گروه از اینها در وابستگی و مزدوری به کشور ویا کشورهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی معینی قرار داشتند و باید منافع آنها را در افغانستان و منطقه تأمین می کردند؛ لذا دولت اسلامی مرکب پیچیده ای از تضاد دولتهای امپریالیستی و ارتجاعی خارجی و گروه های ارتجاعی بومی (نمایندگان طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور) بود که تشدید تضاد بین آنها منجر به جنگ های خونینی گردید و این گروه های "برادر رفیق" چون سگان گرسنه به جان هم افتادند. این خود فروخته های جانی و حشیا نه ترین جنایات را از قتل و کشتار و تجاوز به عنف و غارتگری و زدنی علیه مردم افغانستان خاصاً در شهر کابل مرتکب شدند؛ شهر کابل را به ویرانه مبدل کردند و بیش از (60) هزار تن از باشندگان بیگناه کابل را وحشیانه کشتند و اکثریت اهالی این شهر را مجبور به فرار ساختند. این بود ارمغان فاجعه ننگین "8 ثور" و نظام اسلامی مزدور که بعد از نظام «دموکراتیک» باندهای جنایتکار خلقی پرچمیهای مزدور بر خلق ستم دیده افغانستان حاکم شده بود. و مردم ما طی مدت سه و نیم

دهه جنایات رویونیستهای "مدرن" و حکومت «عدل اسلامی» گروه های جهادی و بعد امارت «اسلام خالص» گروه طالبان و یا بعبارت دیگر کمونیسم دروغین رویونیستهای جنایتکار خلقی پرچمیها و اسلام حقیقی گروه های جهادی و طالبی راباپوست و گوشت و استخوان لمس کرده و میکنند. وطی سیزده سال اخیر جمهوری اسلامی و دموکراسی نوع امپریالیستهای امریکائی و ناتورانیز تجربه کرده اند. و بعد از سقوط رژیم طالبان امپریالیستهای جنایتکار امریکائی و ناتو همه گروه های ارتجاعی مزدور و جنایتکار و قاتل مردم و ویران کنندگان کشور را با مثنی از تکنوکراتهای وطن فروش و سازمانهای رویونیستی و تسلیم طلب "رهائی"، «ساا» و "ساما" را در دولت دست نشانده جمع کرده و خلق مظلوم افغانستان را تحت ستم و استثمار و مظالم چند لایه قرار دادند. خلاصه: همه مصایب و رنج و آلامی که خلقهای ستم دیده افغانستان طی سه و نیم دهه اخیر به آنها مواجه بوده اند و شنیع ترین جنایات و تجاوزات و ستم و بیادگریهای قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی منطقه و مزدوران جنایتکار داخلی آنها را متحمل شده اند؛ پی آمد فواجع ننگین (7 و 8 ثور) هستند که تا کنون ادامه دارد و عاملین جنایتکار، خاین و میهن فروش آنها منحیت مزدوران بی عرضه و لعینهای بی اراده در دست قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی بوده و بر توده های خلق و حشियانه ستم و جنایت روا داشته و میدارند.

خلقهای ملیتهای مختلف افغانستان خاصاً روشنفکران مردمی و مترقی باید از تاریخ خاصاً از تاریخ خونباری و پنج سال اخیرشان بیاموزند و بیش از این اجازه ندهند که امپریالیستهای غارتگر و جنایتکار و مزدوران بومی آنها به استقلال و آزادی و سرنوشت سیاسی آنها بازی کنند. و وضعیت اشغال نظامی و تسلط استعماری و حشियانه ای خود را از طریق "انتخابات" های نمایشی و فرمایشی "مشروعیت و قانونیت" داده و هر چند سال یکبار با براه انداختن نمایشات مضحک "انتخابات ها" ، مزدوری را جایگزین مزدور دیگری نمایند. مردم ما باید بیدار شوند و برای نجات خویش از این ورطه ای مهلک دست به عمل بزنند. و برای بیداری و آگاه ساختن توده های خلق بیش از همه نیروهای انقلابی پرولتری و سایر جریانات و گروه های مترقی و آزادیخواه بالنبوه و وظیفه و رسالت دارند. مردم ما خاصاً روشنفکران مردمی و مترقی کشور باید آگاهی حاصل کنند که امپریالیستهای اشغالگری سیزده سال اخیر مثنی از تحصیل کرده های انقیاد طلب و گروه های رویونیستی و اپورتونیستی و تسلیم طلب منحنی را (که اصل و نسب شعله ای دارند) که بظواهر اکت و ژستهای «مترقی» و «انقلابی» از خود تبارز می دهند در دولت دست نشانده جابجا کرده و یا در سطح جامعه امکانات نشراتی وسیعی را در دسترس آنها قرار داده اند تا به آرایش دولت دست نشانده کرزی و "توجیه" اشغال استعماری کشور در جهت اغوای توده های خلق ناآگاه تبلیغ و ترویج کنند. از اینرو گروه های مربوط به جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) واقعی افغانستان همپا با مبارزه علیه امپریالیسم خاصاً امپریالیستهای اشغالگر امریکائی و ناتو و دولت مزدور؛ مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی هماهنگی را علیه انواع رویونیسم خاصاً رویونیستهای مزدور و خاین «سازمان رهائی» و «سازمان انقلابی»، «ساما- ادامه دهندگان» به پیش میبرند. همچنین گروه های مترقی ضد امپریالیسم و ضد ارتجاع در داخل و خارج کشور نیز باید باین موضوع توجه کنند که در شرایط سیزده سال اخیر افغانستان، تشکلات رویونیستی و اپورتونیستی و تسلیم طلب چندی بخشی از دولت دست نشانده بوده و در خدمت امپریالیستهای اشغالگر قرار داشته و دارند. لذا باید چهره های ننگین این رویونیستهای شیاد را با چهره های جنایتکاران جهادی و ملیشه ای، خلقی پرچمیها، "سازائیهها"، سفزائیهها"، "افغان ملیتها" و دیگر همپاله های خاین آنها را که در دولت دست نشانده و در چوکات احزاب مختلف در جهت فریب توده های خلق خاصاً دونسل نوکشور (که شناخت کافی از هویت و سابقه جنایتکارانه و خاینانه ای این همه باندهای وطن فروش و خاین ندارند) فعالیت میکنند، بطور همه جانبه افشان نمایند. زیرآب و افشای چهره های کثیف رویونیستها و اپورتونیستها و تسلیم طلبان که در خدمت امپریالیستهای اشغالگر قرار دارند و علیه جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) کشور برای امپریالیستها جاسوسی می کنند؛ پیشرفت مبارزه علیه امپریالیستهای اشغالگر و دولت دست نشانده ممکن نیست.

- مرگ بر باندهای جنایتکار، خاین و وطن فروش خلقی پرچمی، "سازائی"، جهادی و ملیشه های مزدوران قاتلین خلق و ویران کنندگان کشور!

- مرگ برامپریالیستهای جنایتکار و اشغالگر امریکائی و ناتو و دولت مزدورکری! -
- نابود باد امپریالیسم و ارتجاع بین المللی!
- مرگ بر رویزیونیستها و تسلیم طلبان این خادمین سرمایه داری جهانی و امپریالیسم!
پیروز باد مبارزات انقلابی و مترقی خلق افغانستان!
7 ثور 1393 (27 اپریل 2014)
(پولاد)